



## کثرت تکرار پذیرش یا انکار (نگرشی انتقادی به جایگاه تکرار در بلاغت و شعر فارسی و عربی)

حسین روستائی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>

دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

علی پیرانی شال<sup>۲</sup>

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

### چکیده:

بررسی مقوله "کثرت تکرار" و مثالهایی که برای آن در بلاغت فارسی و عربی آورده شده واز دیرباز جز عیوب فصاحت کلام شمرده می‌شود، نشان می‌دهد که این مبحث از مباحث بلاغت، جز مقولاتی است که پرداختن بدان در کتب بلاغی با نوعی تشویش و سردرگمی همراه بوده و همچون مباحث متعدد دیگر بلاغت، به ضرورت نیازمند بازبینی و بازنگری است؛ مثالهای این باب مثالهایی است که نه تنها غیرفصیح نیست بلکه در مرتبه ای بالاتر خود مشتمل بر آرایه‌ای ادبی است که تحت عنوانی مشابه یعنی تکرار یا تکریر بعنوان فنی بدیع شمرده شده است. نکته قابل ملاحظه در ذکر این مثالها این

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۱۴

. drhossainroostaei@yahoo.com

. ali.piranishal@yahoo.com

است که برخی آن را ذیل عیوب فصاحت کلام شمرده، و برخی دیگر بعنوان مثالی برای آرایه های دانش بدیع، از آن یاد کرده اند. این نکته هم در بلاغت فارسی و هم در بلاغت عربی مشهود بوده و بنظر میرسد از جمله مسائلی باشد که پیشینان در طرح نمودن آن یا حداقل ذکر نمونه های متعددی از آن خطا کرده و معاصران هم که تردید در دیدگاه پیشینان را روانداشته، تکرارش کردند. تأملی بر نمونه هایی چند از این مقوله در کتب بلاغی فارسی و عربی، با کاوشی در میان دیدگاه علمای بلاغی موید این موضوع است. پژوهش حاضر ضمن بررسی آرای گوناگون ادب پژوهان، به تحلیل جایگاه مقوله تکرار در بلاغت فارسی و عربی می پردازد، و بر این باور است که ذکر مباحثی از این دست نیازمند ژرف نگری بیشتر و تأمل در دیدگاه ناقدان پیشین است، تا از رهگذر این تأمل بتوان مباحث انیچنین دانش بلاغت را در قالبی نو که از ضعف و کاستی به دور باشد ارائه نمود.

**کلمات کلیدی:** بلاغت فارسی، بلاغت عربی، فصاحت، تکرار. کثرت تکرار، شعر، ابن اثیر

## مقدمه:

### ۱. تعریف مسأله:

مباحث علوم بلاغت که پس از تفتازانی به خشکی و تکرار مکررات کشید عموماً بدون تعمق و ژرف اندیشی در آراء و نقطه نظرات گذشتگان و صرفاً با ارائه رونوشتی از کتب و آثار ایشان به عرصه و میدان ادب عرضه شد.<sup>۳</sup> و البته در عرصه بلاغت فارسی تنها حرکت تازه در آن محدود به ذکر مثال از شعر فارسی است که نویسندگان این حوزه به آن مطالب مکرر افزوده اند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۴۲) یکی از مقولاتی که در این بین رد و نشانش را میتوان در مباحث مختلف بلاغت جستجو نمود موضوع استقرایی بودن استدلال برخی بلاغت پژوهان کهن در برخی از این مباحث است که تکیه و اعتماد بی چون و چرا و بی کم و کاست معاصران را بر دیدگاه ایشان بیشتر سوال برانگیز مینماید. بدین معنا که در مباحث مختلفی از علوم بلاغت، چارچوب کلی و معیار و ملاکی که بر اساس آن بتوان سره را از ناسره تشخیص داد و در شناخت و تعریف مباحث به تنگنا نیافتاد، دیده نمیشود. از این رهگذر تعریفها ناقص و عموماً مختص مثال

۳. فضل عباس میگوید: اگر کتب نوشته شده پس از خطیب قزوینی و نیز کتبی که مولفین دوره معاصر نوشته اند را بررسی کنیم میبینیم که اینها از مثالهایی که او ذکر کرده خارج نشده و حتی یک مثال تازه هم در آن یافت نمیشود. (عباس، ۱۹۹۷: ۲۳ و ۲۴)

ویا در درجه پایینتر متکی بر مثال است.<sup>۴</sup> این از جز به کل رفتن و صدور نظراتی کلی که گاه تنها متکی بر یک مثال است، ناقد و بلاغت نویس را از یکسو و مخاطب و خواننده را از سوی دیگر در ورطه سردرگمی افکنده بگونه ای که در مواردی نویسندگان از ذکر مثال تازه باز میمانند و یا اگر مثال تازه ای هم می آورند اشکالاتی فاحش در آن مشاهده میشود که ابدانه آنها عیب نبوده که مشتمل بر آرایه ایست که موجب زیبایی کلام است. واز سوی مقابل مخاطب ژرف اندیش نیز بعد مرور مباحثی از بلاغت در صحت و سقم آن در مانده و نهایتاً این سردرگمی با صرف ذوقی بودن ملاک تشخیص توجیه میشود. کثرت تکرار بعنوان یکی از مباحث ششگانه مطرح در فصاحت کلام، (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۳) مقوله ای از این دست است که وجود رویکرد سنتی در پرداختن بدان و گنجاندن آن در مقدمه کتب بلاغت و مبحث فصاحت به روشنی قابل بررسی است. این رویکرد سنتی از آنجائیکه ناشی میشود که بلاغت نویسان معاصر در پرداختن به مقوله تکرار متأثر از نگاه سلبی و منفی بلاغت پژوهان قدیم عربی بوده اند. این نگاه که همواره انواع گوناگون تکرار را بدون ذکر قیدی مردود میشمرد، بمرور بردیدگاه بلاغت پژوهان بعد تاثیر گذاشته تاجاییکه از جوه زیبایی تکرار بکلی غافل شده اند و این غفلت-چنانکه خواهیم گفت- تاجاییست که از سویی در بلاغت عربی تکرار جز در دوره معاصر بعنوان صنعتی که بر زیبایی شعر می افزاید شناخته نشده است و حتی در همین دوره نیز ردی از تکرار در کتب بلاغی و بویژه بدیعی نمیتوان جستجو نمود. بلکه پرداختن به این پدیده مورد غفلت واقع شده، در دوره معاصر عموماً بصورت مباحثی مستقل در منابعی چند است. اما از سوی دیگر عموم بلاغت نویسان در هر دو حوزه فارسی و عربی-هیچگاه در صحت عنوانی چون کثرت تکرار به مثابه امریکه به اخلال در فصاحت می انجامد تردید نکرده اند و اگر هم رایحه تردید در نوشتارشان پیرامون این مقوله دیده میشود به ضرورت بازنگری در طرح چنین مبحثی و حذف آن بی توجه بوده اند؛ هر چند برخی نیز منصفانه از طرح چنین مقولاتی اجتناب

۴ . کامیار در خصوص این تعاریف ناقص در کتب بدیع چنین مینویسد: «از گذشته تا حال رسم بر این است که فقط تعریفی سطحی و ظاهری از هر صنعت بیاورند همراه با یک یا چند مثال، که معمولاً تکرار است و دیگر هیچ» (کامیار، ۱۳۸۳: ۱۰)

کرده اما موضوع را مسکوت گذاشته و دلیل نپرداختن خود را ذکر نکرده اند. اما همین مقدار از نگاه تازه و به دور از تقلید ایشان در حذف اینگونه مباحث، ارزنده و در این میدان رقابتی که در تدوین کتب بلاغی وجود دارد و تقلید و تکرار مکررات بارزترین شاخصه آن حداقل در مباحثی چند از این کتب است، کاری قابل تقدیر است. براساس آنچه گفته شد خواننده ریزین هنگامیکه به کتب بلاغی مراجعه میکند، و مقوله تکرار را در آن مورد ارزیابی قرار میدهد، شاهد ذکر موضوع و مبحثی مشابه ذیل عناوینی متناقض میگردد و درمیانند که نهایتاً تکرار حسن است یا عیب؟ چگونه است که در ضمن عنوان "عیوب فصاحت کلام" و ذیل "فنون دانش بدیع" این مبحث بطور مکرر وارده شده است؟ و عجیبتر مثالهایی از آن نیز در آن دو موضع مورد استشهاد است؟ پژوهش حاضر با تأملی در جایگاه تکرار و یا به تعبیر برخی کثرت تکرار در بلاغت و شعر فارسی و عربی میکوشد تا سنگ نشانی در مسیر نگاهی نو به این مبحث از مباحث علوم بلاغت و بویژه مقوله فصاحت کلام باشد. در این راستا، در پژوهش حاضر ضمن بررسی مثالهای ذکر شده در بلاغت فارسی، در باب آنچه کثرت تکرار عنوان میشود، این مثالها را از منظر نقد و تحلیل مرور کرده، سپس جایگاه همین مقوله در بلاغت عربی و اکاوی می شود تا از رهگذر این بررسی پاسخی برای این سوالات بیابد که: ۱. جایگاه تکرار در بلاغت و شعر فارسی و عربی چگونه است و چه چیزی سبب وجود تناقض یاد شده در پرداختن به مقوله تکرار در کتب بلاغی است؟ ۲. وجوه تشابه و اختلاف بلاغت فارسی و عربی در مقوله تکرار کدام است؟

## ۲. پیشینه پژوهش:

بررسی و نقد بلاغت بویژه صنایع بدیعی معمولاً در کانون توجه ادب پژوهان فارسی معاصر بوده است و نویسندگان و پژوهشگران هریک به قدر وسع در این مسیر کوشیده اند، که کتابهایی چون «نگاه تازه به بدیع» اثر شمیسا، و «نقد بدیع» فشارکی حاصل همین توجه و کوشش است؛ در حوزه ادبیات عربی نیز «فضایا الشعر المعاصر» نوشته شاعره و منتقد عراقی نازک الملائکه بویژه در بخش مربوط به اسالیب تکرار رویکردی تازه به این مقوله دارد. درباره مباحثی همچون فصاحت کلام و نقد و بررسی آن نیز پژوهشهایی ارزنده وجود دارد که

«باز اندیشی چارچوب نظری فصاحت» نوشته ناصرقلی سارلی در مجله نقد ادبی شماره ۱۴، از آن جمله است. در این پژوهش، نویسنده ضمن بررسی دیدگاههای سنتی در باب فصاحت به ارائه چارچوب جدید در شناخت فصیح از غیر فصیح می‌پردازد. اما موضوع پژوهش حاضر تاکنون مورد بررسی هیچ یک از پژوهشگران نبوده است.

### رویکرد کتب بلاغت در زبان و فارسی و عربی:

تأثیر پذیری بلاغت فارسی از بلاغت عربی و مراجع اصیل آن امری تردید ناپذیر است. احسان سعید در این خصوص میگوید: «گروهی از پژوهشگران معاصر ایرانی و عربی بر این باورند که کتب بلاغی عربی مبنای کتابت کتب بلاغت فارسی است». (سعید، ۲۰۰۰م: ۱۶۳ و ۱۶۴) این تأثیر پذیری که در جوانب و ابعاد مختلفی بوده، در سه زمینه اصلی موضوع، دیدگاه و شواهد و نمونه‌ها خلاصه میشود؛ (همان: ۱۷۴) نگاهی بر نخستین کتاب موجود در بلاغت فارسی یعنی ترجمان البلاغه که عنوان آن نیز حکایت از سر درونش دارد، میتواند شهادتی بر این مساله باشد. البته تصریح رادویانی در این اثر مهرتأییدی بر این مدعاست چه اینکه هدف خود را از تالیف کتابش، انتقال گونه‌هایی از بلاغت عربی به فارسی عنوان میکند. (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۱۹) این تأثیرپذیری محدود به اثر مذکور نبوده و شامل تمام منابع نخستین و اصیل بلاغت فارسی است؛ (سعید، ۲۰۰۰م: ۱۶۵-۱۹۵) البته نباید از این نکته غافل شد که در بلاغت عربی و تدوین کتب و منابع آن همانند دیگر شاخه‌های زبان و ادبیات عربی پیشسازی و پیشگامی ایرانیان بر کسی پوشیده نیست (در این زمینه ر.ک: نقش ایرانیان در زبان، ادب و بلاغت عربی، اکبر شعبانی، مجله مطالعات اسلامی، ش ۴۵ و ۴۶ ص ۲۷۵-۲۸۶، نیز دلایل اهتمام ایرانیان به ادبیات عرب و نقش آنان در تحول آن، عباس علی نقره، مجله مصباح، ش ۷۲، ص ۲۱۳).<sup>۵</sup> نکته دیگری

۵. واز این رهگذر آنچه احسان سعید در کتاب خود یعنی "علوم البلاغه عند العرب والفرس" در مقایسه تأثیر و تاثر بلاغت دو زبان بیان میکند مبنی بر آنکه نقش ایرانیان در این زمینه بر تأثیر پذیری صرف خلاصه نمیشود، که آنها رد و نشانهایی نیز از تأثیر گذاشتن داشته‌اند. (سعید، ۲۰۰۰م: ۲۰۵) محل اشکال بوده و عبارت دقیقی نیست؛ اگر مقصود بررسی نقش ایرانیان در این داد و ستد ادبی است، نقشی که ایرانیان در ادب و بلاغت عربی ایفا کرده‌اند، امری محدود به آن مختصری که وی ذکر کرده نیست و بسیاری از منابع مرجع مورد استفاده بلاغت نویسان عرب، خود نوشته بزرگان دانش دوست ایرانی است. و در این زمینه ذکر نام و عناوین بیم اجفاف در این مساله را دارد و البته خوانندگان میتوانند در این زمینه به منابع متعددی که در این زمینه نوشته شده و به برخی از آن نیز اشاره شد مراجعه نمایند. اینگونه دیدگاههای افراطی، نادرست، متعصبانه و غیر علمی در کتب دیگری هم که از تأثیر و تاثر ارتباط بلاغت عربی و فارسی سخن گفته‌اند، وجود دارد. بطوری که گویی این تندرها در کتب و منابع خویش تأمل لازم را نداشته‌اند. (ر.ک: مطلوب، ۱۹۹۶: ۲۷۴-۲۵۷)

که در این خصوص نیازمند تذکر است این است که تاثیر پذیری بلاغت فارسی به طور یکسویه نبوده و کتب مرجع در بلاغت فارسی همچون حدائق السحر در منابعی که در بلاغت عربی نوشته شده اند، تاثیرات خود را داشته و در این میان میتوان به کتبی چون مفتاح العلوم سکاکی، نهایه الایجاز فخر رازی اشاره نمود که متأثر از حدائق و طواط نوشته شده اند. (همان: ۲۰۵-۲۳۲) اما آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که بی توجهی به معیارهای زبان فارسی در نگارش کتب بلاغت امری است که علیرغم فراز و نشیبهای آن از آغاز تا کنون، بطور مستمر ادامه داشته و این نکته موجب طرح مباحثی در کتب بلاغت شده که هیچگاه شایستگی مطرح شدن را نداشته اند؛ اما تقلید و رونویسی و اصرار بر نسخه برداری از کتب پیشین در بیشتر کتب بلاغی که در این مقوله بلاغت عربی هم شرایط مشابه بلاغت فارسی را داراست، مانع از ارائه رویکردی نو در تدوین این کتب شده و به تبع آن مباحثی مغشوش در این کتب به چشم میخورد که بسیار جای درنگ و تأمل دارد؛ شمیسا در این خصوص میگوید: «معمولاً در مقدمه کتب سنتی بلاغی، بحثهای مغشوش و ناقصی درباره بلاغت و فصاحت به چشم میخورد که احتیاج به بازنگری دارد و به هیچ روی قابل طرح در کتب امروزی نیست.» (شمیسا، ۱۳۸۳ ش: ۱۳۹) یکی از این مباحث مقوله تکرار است که بعضاً تحت عنوان کثرت تکرار و بعضاً تکرار در مقدمه کتب بلاغی و ذیل مبحث عیوب فصاحت کلام مطرح میشود. نگاهی بر این مبحث در کتب بلاغی چه فارسی و چه عربی میتواند مبین نکات مفید و درخور توجه باشد؛ هم از بعد موضوعیت و حدود و ثغور تعاریف و هم از بعد مثالها و شواهد مذکور. اما پیش از پرداختن بدان ذکر این مطلب ضروریست که با مروری بر مجموعه ای از آنچه قدما در خصوص فصاحت کلام گفته اند و معاصران نیز آن را تکرار کرده اند نکاتی در خور توجه برای مخاطب روشن میشود که عبارتند از اینکه: اولاً: این مباحث عمدتاً بی کم و کاست در شش عیب شناخته شده خلاصه میشود که عمده کتب بلاغی نیز بی کم و کاست آن ها را برشمرده اند؛ البته صاحب نظران بلاغی نیز هستند جانب انصاف را رعایت کرده و از ذکر مواردی چون کثرت تکرار و برخی مقولات دیگر پرهیز نموده اند؛ (ر.ک: روستایی، ۱۳۹۲: ۵۷-۴۰) ثانیاً: آنچه

ردپایش را در بیشتر این مباحث میتوان ملاحظه نمود موضوع ذوقی و شخصی بودن نگاه به مقوله فصاحت است؛ مساله ای که از سویی راه را بر تعیین معیار و ملاک تشخیص سره از ناسره میندود و از سوی دیگر موجب میشود تا نمونه هایی که ذکر میشود مورد اتفاق رای صاحب نظران عرصه بلاغت نباشد. این ذوقی و شخصی بودن تا جایی است که گفته میشود مرجع فهم فصاحت کلام ذوق آدمی است. (صعیدی، ۱۹۹۱م: ۲۳). ثالثاً: مساله سوم که به نحوی دیگر ذوقی و شخصی بودن و البته از سویی استقرایی بودن استدلال بلاغت پژوهان را در گونه هایی از آنچه عیوب فصاحت کلام عنوان میشود، تایید میکند، این است که در کتب بلاغی به صفاتی که کلام فصیح میبایست مزین به آن باشد اشاره ای نشده بلکه صرفاً صفات سلبی فصاحت کلام ذکر میشود. (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ۱۵۶) گویی این عیوب از بدو امر با اتکا بر نمونه ای مشخص که پسند منتقد آن نبوده، وضع شده و علمای بعدی نیز صرفاً آنرا تکرار کرده و در راستای تایید آن بر یافتن مثالهایی تازه از برای آن سعی نموده اند. در این خصوص تاملی بر مثالهای ذکر شده در کتب مختلف بلاغی این مساله را تایید میکند و چنانکه در این پژوهش نیز اشاره میگردد، نمونه های فراوانی وجود دارد که برخی آن را عیب شمرده و برخی دیگر در عین فصاحتش میدانند. و یا با دوری گزیدن از رویکرد تقلیدی فراگیر میان بلاغت پژوهان، حتی وجوه زیبایی آن نمونه ها را مورد تحلیل و تقدیر قرار میدهند. این مساله ضرورت بازنگری در این کتب و مباحث اینچنین را امری اجتناب ناپذیر مینماید. با لحاظ این سه موضوع تاملی بر مقوله کثرت تکرار در کتب بلاغی مختلف و اعم از فارسی و عربی مبین نکاتی در خور توجه است. در کتاب "درآمدی بر زیبایی شناسی شعر" چنین آمده: «بعضی از صاحب نظران علم معانی و بیان، تکرار یک واژه را در کلام از مواردی می دانند که به فصاحت آن لطمه می زند، ولی

۶. مساله استقرایی بودن برخی استدلالها و استنتاجها در بلاغت و رسیدن به یک قانون و قاعده کلی با اتکا بر مبانی بعضاً سست و مقدماتی بعضاً نادرست و نیکو ارزیابی نشده، آنجا بیشتر آشکار میشود که مبینیم در موارد متعددی صاحب نظران بلاغت از یافتن وجه تفاوتی میان آنچه عیب شمرده شده از آنچه شرایط شبیه بدان را در آیات قرآن دارد، عاجزند. برای نمونه آنچه در مصرع "حمامه جرعی حومه الجندل اسجعی" بجهت اضافه پی در پی چهار اسم عیب تابع اضافات نامیده اند، در دو آیه شریفه «ذکر حنک» (مریم/۲) و «مئل داب قوم نوح» (غافر/۳۱) وجود دارد و در خصوص آن توجیه مقبولی در منابع ایشان دیده نمیشود. (روستایی، ۱۳۹۲: ۵۲) یا در جای دیگر ابن اثیر هرگونه تکرار حرفی را به کلی مردود و مذموم میشمرد حال آن که از نمونه های آن در قرآن کریم همچون آیه «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأَمَّا سُجْنُومُ ثُمَّ سُمَّهُمْ مِمَّنْ يُسْئِلُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵۸﴾ (هود/۵۸) اساساً غافل بوده است. (همان: ۵۰ و ۹).

گاهی شاعران موفق شده اند با تکرار واژه یا عبارتی در کلام نوعی زیبایی حیرت آور بیافرینند و با نوجه به همین نکته است که بعضی تکرار را از جمله عیب های مسلم فصاحت نمی شمرند<sup>۷</sup> (سلاجقه، ۱۳۷۸: ۲۵) اینکه مخاطب این سطرها از کجا به این وجه مسلم میتواند رهنمون شود، امری پوشیده و نامعلوم است. اساسا گویی گونه ای از عیوب، مسلم و گونه ای دیگر موارد مشکوک یا قریب به چنین مضمونی است. این تعریف مبهم مختص کتاب فوق نبوده و کتب دیگری هم که صرف رونویسی را تمام اهتمام خود قرار داده اند، از این ضعف به دور نیستند؛<sup>۷</sup> چه اینکه موضوع تکرار را چگونه میتوان هم ضمن عیوب فصاحت شمرد وهم ضمن آرایه های دانش بدیع. وقتی اهمیتی بر نگرشی نو نباشد و ذهن تصویر روشنی از موضوع برای خود ترسیم نکرده باشد، تعاریف نیز به ناچار میبایست چنین عرضه شود. اما مثالی که نویسنده در این خصوص می آورد: گوگو تن گو سرگو نهاد/گو آیین گو گو دل گو نژاد<sup>۸</sup> ابهامی که در دریافت معنای این بیت وجود دارد میتواند راز فصیح نبودن این بیت را بیان کند و از همین منظر فردی که لکنت زبانی داشته و در تعبیر از مراد خود مدام حرفی را تکرار میکند به ذهن متبادر میشود که غیر فصیح بودن او ناشی از تکرار کلامی نیست بلکه بخاطر نامفهوم بودن بیان اوست. نکته قابل توجه دیگر وزن این بیت است که از روانی و سلاست برخوردار نیست. در خصوص وزن بهم ریخته و مشوش این بیت اگر تامل کنیم در می یابیم که حتی اگر کلمات دیگری با تفعلیه ای مشابه جایگزین واژگان مکرر گو کنیم در میابیم که طبع آدمی همچنان از آن رمنده است<sup>۹</sup> و این رمندگی ارتباطی به تکرار گو گو در آن ندارد که اگر داشت این بیت خیام که مشابه همان واژه را بصورت مکرر دارد، نمیبایست دلنشین جلوه میکرد: آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو/ بردرگه او شهان نهادندی رو/ دیدیم که برکنگره اش فاخته

۷. آنچه از رایجه تردید در مشابه این تعاریف در میان بلاغت پژوهان، میتوان استنباط نمود، نبود ژرف اندیشی در پرداختن به این مباحث و اصرار بیجهت آنها بر تکرار مقولاتی مکرر است که بعد صحت آن بر خود ایشان نیز پوشیده مانده است.

۸. واژه "گو" در قبل و بعد از واژه دل، اضافی به نظر می رسد، چرا که وزن بیت را بهم میریزد. گویی کسانی که نخستین بار به این بیت استشهاد جسته اند، در راستای تشویه صورت بیت خواسته اند نمونه را به اعلاقی درجه برسانند بگونه ای که ذهن از ادامه خواندن آن نیز منصرف شده و شکی در ناپسندی کثرت تکرار روا ندارد.

۹. این حالت سکت و سکونی که در فعل گوگو مشاهده میشود، تاحدودی مشابه حالتی است که خواننده از خواندن این بیت ابوتمام به او دست میدهد که مصرع نخست آن چنین است: "کریم منی امداحه والوری معی...!" که دو فعل مکرر امداحه مجزوم به سکون بوده و این سکون سبب نقل در آن است. (رک: التبیی، ۳۰۶)



ابن‌شسته همی گفت: که کو کو کو کو. مثال دیگری که همان نویسنده در ادامه ذکر میکند: باران  
قطره قطره همی بارم ابروار/ هرروز خیره خیره ازاین چشم سیل بار/ زان قطره قطره، قطره باران  
شده خجل/ زان خیره خیره خیره دل من ز هجر یار (سلاجقه، ۱۳۷۸: ۲۵) بدیهی است که شاعر  
آگاهانه به این تکرار دست زده و با درک ظرافت نهفته در این آرایه به مقایسه قطره قطره اشک  
خویش با قطره قطره باران پرداخته است؛ تکرار در این بیت اگر ناپسند و عیب شمرده شود  
تکرار در قطرات باران نیز میبایست ناپسند جلوه کند؛ شمیسا در سخنی پیرامون ارزش تکرار  
میگوید: «کور سوی ستاره ها، بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیباست.  
صداهای غیر موسیقایی و نامنظم را که در آن تناوب و تکرار نیست باعث شکنجه روح میدانند،  
حال آنکه صدای قطرات باران که متناوباً تکرار میشود، آرام بخش است.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۶۳)  
اما در کتاب معانی و بیان تجلیل ذیل عیوب فصاحت کلام کثرت تکرار کلمه را بدون ذکر  
هیچ گونه قیدی موجب ساقط شدن از فصاحت معرفی میکند، مانند بیتی که نویسنده از ابوسعید  
ابوالخیر ذکر میکند: ای چشم تو چشم چشمه چشم همه/ بی چشم تو نور نیست برچشم  
همه/ چشم همه را نظر به سوی تو بود/ از چشم تو چشمه هاست بر چشم همه (تجلیل، ۱۳۷۶: ۱۰)  
تعمد در تکرار که در برخی منابع بعنوان یکی از شروط- غیر الزامی- در واج آرایه شمرده  
شده (شیرازی، ۱۳۸۴: ۴۶) در این بیت به روشنی قابل ملاحظه است؛ بدین معنا که آنچه  
نویسنده بر شاعر عیب گرفته، مقصود شاعر بوده است و او در بیان خود آگاهانه به این شیوه  
روی آورده است. معلوم نیست چه چیزی تکرار زیبای چشم و چشمه را در این بیت از دید  
نویسنده ناپسند داشته است. همین نکته در خصوص مثال مذکور در فنون بلاغت و صناعات  
ادبی هم قابل بررسی است که نویسنده بدون ارائه تعریف درست از آنچه عیب در کلامش  
میخواند مثالی را ذکر کرده و بدون ارائه توضیحی در خصوص آن، آن مثال را عیب می‌شمرد؛  
«کثرت تکرار آن است که در یک جمله یا چند جمله ی نزدیک به یکدیگر، یک کلمه را  
چندبار تکرار کنند: یار یار است اگر یار وفادار بود/ یار چون نیست وفادار کجا یار بود  
/ کار کار است اگر کار بهنجار بود/ کار چون نیست بهنجار کجا کار بود (همایی، ۱۳۸۶:

۲۱) نویسنده در ادامه چنین میگوید که تکرار هنگامیکه در موارد غیر مقتضی اتفاق افتد، مخلاً فصاحت است، ولیکن آنرا از عیوب مسلم نمیتوان شمرد. (همان) چنانکه در این نمونه‌ها شاهدیم، تعریفها و مثالهای ناقص، بدون اندک تحلیل و ژرف نگری در موضوع ارائه میشوند بگونه‌ای که محتمل احتمالات بسیار است. اینکه موارد مقتضی و غیر مقتضی چه مواردی هستند، عیوب مسلم و غیر مسلم کدامند، وجه ناپسندی بیت فوق و بیت ذکر شده در کتاب تجلیل چیست و سوالاتی از این دست، موارد ابهامی اند که مخاطبین این کتب با آن مواجه اند و چه بسا خود نویسندگان نیز تصویر روشنی از آنچه نگاشته اند نداشته‌اند؛<sup>۱۱</sup> یا اهتمام آنها بر تقلید صرف از کتب پیشین خود، مانع ایجاد تردید ذهنی در درستی و صائب بودن طرح چنین موضوعات و نمونه‌هایی شده است. بی شک تا معیار بر رونویسی از کتب بلاغت پیشین و نسخه برداری از اقوال پیشینیان است این ابهامات همواره پابرجا می‌ماند. البته در این میان پژوهشگران ژرف اندیشی نیز هستند که از ذکر مباحثی همچون کثرت تکرار ضمن عیوب فصاحت خودداری کرده اند که شمیسا و احمد نژاد از آن جمله‌اند؛ (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۳۱ و احمد نژاد، ۱۳۷۲: ۱۵۹) اما برخی دیگر نیز در راستای حفظ اصل یکسانی مباحث همچنان بر ذکر آن شش مورد معروف که مخلاً فصاحت شمرده شده، مصر هستند اما گویی خود نسبت به موضوع قانع نشده‌اند که بدون اشاره به مثالی از آن عبور میکنند و در این بین وقتی نویسنده اهتمام بسیار در آفرینش معادلی بجای اصطلاح عربی، نشان میدهد چه نیکو بود که همین اهتمام را بر موضوع ضرورت داشتن یا نداشتن طرح کردن مباحث اینچنین و رعایت اصل یکسانی مباحث گوناگون بلاغت فارسی و عربی هم نشان میداد.<sup>۱۲</sup> (کزازی، ۱۳۷۳: ۳۹) در کتاب "تصویر سخن در آینه ادب" نویسنده ضمن عیوب فصاحت کلام کثرت تکرار را

۱۰. در منبعی دیگر ذیل این مثال آمده است که تکرار سه باره یار در مصراع اول زیباست، اما مصراع دوم چیزی بر معنای بیت نمی‌افزاید، بنابراین زاید و بی مصرف می‌نماید. (نوروزی، ۱۳۷۲: ۲۷) حتی اگر تحلیل نویسنده را بر این بیت بپذیریم با کمی دقت روشن میشود که آنچه از عیب و اشکال بیت گفته میشود، از باب مسائل مطرح در اطناپ است و ارتباطی با مقوله تکرار ندارد تا آن را ذیل عنوانی چون کثرت تکرار بگنجانیم. اساساً سر زیبایی تکرار در این است که «تکرار یک چیز یاد آور خود آن است و دریافت این وحدت شادی آفرین است... ذهن انسان پیوسته در تکاپوی کشف رابطه و وحدت میان پدیده‌های گوناگون (کثرتها) است و این عمل ذهن ایجاد نشاط میکند.» (کامیار، ۱۳۸۳: ۱۷)

۱۱. کزازی در تعریف خود مینویسد: بازآورد واژگان یا اگر بگونه‌ای باشد که سخن را گران و ناهموار گرداند، آهویی است که میباید از آن پرهیز کرد. (۱۳۷۳: ۳۹).

چنین تعریف میکند که: «عبارت است از آوردن یک کلمه به طور مکرر بدون اینکه فایده ای داشته باشد؛ با دیده کجا دیده شود دیده تو/ای دیده هر دیده دیده ی تو (هادی، ۱۳۷۱: ۱۰۵) البته شاعر این بیت مشخص نیست<sup>۱۱</sup> و نویسنده نیز اشاره ای بدان ندارد؛ نکته قابل ملاحظه دیگر در خصوص این بیت نداشتن وزن درست آن است و چه بسا از باب خلق مثال است در جایی که مستمسک دیگری از برای بلاغت نویس نیست. از سویی میبایست تأمل کرد که آیا بواسطه تکرار دیده است که این بیت ناخوشایند و غیر فصیح شمرده شده یا آنکه متعالی نبودن معنای آن با چنین وزن نادرستی، آن را از زیبایی خارج ساخته است؛ به تعبیر دیگر تکرار است که مغل فصاحت بیت است یا سطحی بودن معنای بیت و وزن نادرست آن که مخاطب را از کندوکاو در ارتباط واژگان و درک معنای گریزاند؟ در پاسخ به این سوال میتوان چنین گفت که اینگونه مثالها با نکاتی که در خصوص آن مطرح شد، ذیل عنوانی همچون کثرت تکرار که هیچ قیدی بر آن هم وارد نشده<sup>۱۳</sup> موضوعی تأمل برانگیز است بگونه ای که نمونه هایی از همین همین موارد که عیب شمرده شده اند، ذیل عنوان تکرار (تکریر یا مکرر) در کتب بلاغی دیگر بعنوان شاهد مثال آرایه بدیع ذکر میشوند! بعنوان نمونه در کتاب مدارج البلاغه و هنر بدیع، همین دو بیت "باران قطره قطره..." بعنوان شاهد مثال آرایه تکرار ذکر شده است (هدایت، ۱۳۳۱: ۱۷۵ و طباطبایی، ۱۳۸۶: ۵۹) یا بیت "گوگو تن گو.." را نویسنده ای دیگر جز نمونه های بدیع تکرار بر شمرده و در خصوص آن میگوید که این تکرار هم ارزش لفظی دارد و هم ارزش معنوی. (نوروزی، ۱۳۷۲: ۲۷ و ۲۸) نمونه پایانی که در این بخش تاملی بر آن میکنیم

۱۲. در خصوص بیت "وقبر حرب بمكان قفر..." که در عربی مورد استشهاده همه کتب بلاغی در مساله فصاحت است، همین نکته ناشناخته بودن شاعر بیت و البته این میزان اشتراک در جزئیات مباحث قابل توجه است؛ البته این بیت عربی را که نخستین بار جاحظ ذکر کرده، منسوب به اجنه دانسته اند؛ قابل تأمل است که اهتمام بلاغت نویسان بر یافتن نمونه برای موضوعات از پیش معین به جایی میرسد که شواهدی بی نام و نشان ذکر میکنند که بعضا اوزان آن نیز با اشکالاتی همراه است، کسی نمیداند چه بسا ابیاتی چون آن بیت عربی معروف که منسوب به اجنه است در زبان ایشان فصیح بوده باشد!

۱۳. بنظر میرسد این نامگذاری (کثرت تکرار) به این صورت عام، ناشی از یک نگاه سلی و منفی به مقوله تکرار نزد بلاغت نویسان عربی است که از دیرباز با این شکل از تحلیل همواره تکرار را ناپسند میسرمدند و به تبع آنها بلاغت نویسان فارسی زبان هم بی کم و کاست همان عنوان را ذیل عیوب فصاحت ذکر کرده اند. مقوله فصاحت را نخستین بار ابن سنان (صاحب سر الفصاحه) و ابن اثیر (صاحب المثل السائر) به صورت مبسوط مورد بررسی قرار داده اند و به تعبیر فضل عباس هیچ یک از علمای بعد از این دو از آنچه اینها وضع کردند خارج نشدند. (عباس، ۱۹۹۷: ۲۱) جالب است که هر دو اینها به مقوله تکرار نگاه منفی داشته و هرگونه تکراری را همواره مذمت کرده اند. که در ادامه بحث به این مساله بیشتر میپردازیم.

این مثال است: از آن دنبه که آمد پیه پرورد/چه کرد آن پیرزن با آن جوانمرد/اگر چه دنبه بر گرگان تله بست/ به دنبه شیر مردی زان تله رست/چو پیه از دنبه زان سان دید بازی/ تو بر دنبه چرا پی میگذاری (نوروزی، ۱۳۷۲: ۲۷) نویسنده در تحلیل این مثال میگوید: «تکرار پیه و دنبه در ابیات بالا نه تنها زشت و ملالت بار است، بلکه شعر را معقد و دچار تعقید معنوی شدید نیز ساخته است». (همان) وی در ادامه در کوششی مجاهدانه بدنبال آن است تا در راستای توجیه نمودن مثالی که آورده بعنوان نمونه ای برای کثرت تکرار یا آنچه تکرار مخلص خوانده، با یاری قرینه های ذهنی آن ابیات را معنی کند و از این رهگذر مساله محل بودن تکرار را توجیه کند. نهایتاً گویی از این موضوع غافل میشود که سختی معنی ابیات با تکرار واژگان در آن بی ارتباط است و بیت را از بعد تعقید لفظی و معنوی آن تحلیل میکند. (نوروزی، ۱۳۷۲: ۲۷) اساساً اندکی تأمل لازم است که دریابیم اگر زشتی در بیت باشد در ذکر دنبه و پیه است نه تکرار آن. و اساساً تکرار که سر زیبایی اش در کشف وحدت میان کثرت است (کامیار، ۱۳۸۳: ۱۷) هیچگاه به زشتی نمی انجامد. اما تأکید بسیار بر یافتن مثال آن هم به هر قیمتی، برای موضوعاتی از پیش معین که چه بسا تناسبی با معیارهای زبان فارسی نداشته و یا اساساً در بلاغت عربی هم طرح کردن آن ها بعد ذوقی داشته و بدون ژرف اندیشی بوده، موجب میشود که در تشخیص سره از ناسره و تحلیل ابیات با چنین اشکالاتی مواجه شویم. در این خصوص سخن کامیار میتواند تائیدی بر این مدعا باشد، جایکه میگوید: «در فرهنگ ما هرگاه عالم بلاغی مرتکب خطایی در شناخت زیبایی شعری شده، علمای دیگر اعم از قدما و معاصران (حتی عالمی که نگاهی تازه به بدیع کرده) در آنها به ژرف اندیشی نپرداخته، و حتی در درستی یا نادرستی آنها شک روا نداشته اند و خطاهای آنها را تکرار کرده اند».<sup>۱۴</sup> (کامیار، ۱۳۸۳: ۱۰) در تحلیل و نقد مثالهایی از این دست، تأمل در این امر شایسته است که شاید گونه هایی از تکرار به لحاظ زیبایی شناسی در مرتبه پایین و یا حتی منحنی قرار داشته باشند اما هیچگاه بواسطه در

۱۴. وی با بر شمردن نمونه هایی از برخی صنایع همچون اطراد که بعد استقرایی استدلال آن وضعف این استدلال به وضوح روشن است، این صنایع و نمونه ها را فاقد هرگونه زیبایی بیان میکند. (کامیار، ۱۳۸۳: ۱۰ و ۹)

اوج نبودن آرایه و فنی بدیعی نمیتوان منکر فضل آن نوع شد چنانکه در خصوص هیچ آرایه و فن بدیعی و بطور عام در خصوص هیچ صنعت بلاغی دیگری چنین قضاوتی وجود ندارد. بدین معنا که مثلا هیچگاه بواسطه زیبا نبودن بکارگیری تشبیه در مثالی، آن را بعنوان عیب فصاحت کلام بر نمی شمردند. واز این رهگذر نامگذاری عیبی تحت عنوان کثرت تکرار آن هم به این صورت کلی و عام وبدون ذکر قید، هاله ای از ابهام را در مقابل چشم مخاطب ژرف اندیش ایجاد میکند که براستی چگونه است که همین عنوان در میان فنون و آرایه های بدیع نیز وجود دارد؟! بعید نیست که نگاه منفی نخستین بلاغت پژوهان به مقوله تکرار علیرغم کاربرد فراوان آن در شعر و نثر عربی مانع لحاظ نمودن این نکته شده و بمرور بلاغت نویسان بعد هم چه در حوزه بلاغت عربی و چه در حوزه بلاغت فارسی همین موارد را بی درنگ تکرار کرده اند.<sup>۱۵</sup> و بر این اساس چه بسا گونه هایی از صنایع همچون مقوله تکرار در میان شاعران چه ایرانی و چه عرب شناخته شده بوده که در کتب بلاغت کهن رد و نشانی از آن، دیده نمیشود. محبتی در تحلیلی که مویذ این فرض است، ضمن بررسی جایگاه بدیع در ایران قبل از اسلام، و با بر شمردن نمونه های متعددی کلام خود را به این سخن خاتمه میدهد که: «میتوان وجود سخن زیبا و ترفندهای زیباسازی کلام را در ایران پیش از اسلام پذیرفت، اما از آنجا که حادثه های شوم و شرم آور بیشتر متون مکتوب را نابوده کرده... نمیتوان چند و چون این زیبایی ها و آرایه ها را دقیقا تعیین کرد».<sup>۱۶</sup> (محبتی، ۱۳۸۰: ۴۰ و ۴۱) در این بین وجه اشتراک دیگری نیز میان مقولات بلاغی دو زبان عربی و فارسی دیده میشود و آن اینکه نمونه هایی از آنچه توسط برخی عیب در فصاحت کلام شمرده شده، توسط برخی دیگر از نمونه های بدیع و منحصر بفرد آرایه تکرار<sup>۱۷</sup> شمرده شده است؛ یا حداقل بلاغت پژوه دیگری آن بیت را عینا کثرت نمیشمرد.<sup>۱۸</sup>

۱۵ . چنانکه گفته شد این سنن خفاجی و ابن اثیر اولین کسانی هستند که مباحث فصاحت کلام و بویژه مقوله کثرت تکرار را به تفصیل مورد بررسی قرار داده و هر دو نیز نگاهی منفی به مقوله تکرار داشته اند. برای بررسی بیشتر دیدگاه ایشان ر.ک: خفاجی، ۱۹۸۲: ۱۰۷-۵۸، ابن اثیر، ج ۲: ۱۸۳-۱۵۷.

۱۶ . جاحظ نیز در سخنی ضمن تمجید از جایگاه ایرانیان در سخنوری و بلاغت، از کتابی در فن شعر و بلاغت نزد ایرانیان نام میبرد و میگوید: «هر کس خواهان دستیابی به شگردهای زیبایی سخن است و میخواهد تازه گو باشد... می بایست کتاب کاروند را بخواند چه میدانیم شیوا و گویاترین مردمان ایرانیانند.» (جاحظ، ج ۳: ۱۹۹۸: ۱۳ و ۱۴)

۱۷ . در ادامه بحث نمونه هایی برای این موضوع ذکر میشود.

نکته ای که از بررسی مبحث فصاحت کلام و مقوله تکرار در بلاغت عربی روشن میشود نبود تمیز میان تکرار و مبحث رمندگی واژگان است؛ بدین معنا که هر آنچه در آن تکراری وجود داشته، بدون اندکی معطلی و اندک درنگی به تاسی از برخی قدما نکوهش شده و ذیل عیوب فصاحت و تنافر کلام ذکر شده است. در کتاب المآخذ علی الفصاحه نوشته الثبیتی نویسنده عیوب فصاحت را اعم از کلمه و کلام و شواهدی که بر آن در طول تاریخ تا پایان قرن چهارم ذکر شده بر شمرده است. وی ذیل مقوله تنافر کلام بیتی از اعشی را مثال میزند که آن بیت این است: «وَقَدْ عَدَوْتُ إِلَى الْحَانُوتِ يَتَّبِعُنِي / شَاوٍ مِثْلُ شَلُولٍ شُلُّشْلُ شَوْلٍ»<sup>۱۹</sup> سپس بنقل از ابن قتیبه چنین مینویسد: «این الفاظ چهارگانه در یک معنا هستند، که میتوان به یکی از آنها اکتفا نمود و فضلی از برای آن نیافزوده و نمیکاهد که این بیت از اعشی باشد یا نباشد». (الثبیتی، ۲۹۹: به نقل از الشعر والشعرا) آمدی نیز در خصوص این بیت چنین گفته: «این در میان اهل دانش از جنون شعراست». (همان، به نقل از الموازنه) و این مشابه قولیست که شفیع کدکنی درسخنی که از سلیمان نحوی نقل کرده میگوید: «اعشی در این بیت مساله جناس را به مرزی رسانده است که بعضی از اهل ادب آن را جنون شمرده اند». اما جای تعجب است که نویسنده کتاب مذکور

۱۸. اما پیش از پرداختن بدان ذکر این نکته بجاست که اهتمام و پابندی بر حفظ مشابهت صرفصل ها و عناوین و موضوعات مختلف در بلاغت فارسی با مباحث بلاغت عربی تا جایی است که در تعدادی از کتب بلاغی فارسی نشانی از آرایه تکرار در مباحث دانش بدیع نیست؛ از جمله این کتابها ترجمان البلاغه رادویانی، حقائق السحر رشید و طواط، حقایق الحدائق رامی، معیار جمالی فخری اصفهانی، و از کتب متأخر معالم البلاغه خلیل رجایی، فنون ادبی کامل احمد نژاد، تصویر سخن در آینه ادب علی هادی است. البته اشاراتی هم که در برخی کتب دیگر همچون المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی و مدارج البلاغه رضا قلی خان هدایت از مقوله تکرار وارد شده، بسیار جزئی و گذرا بوده است. هدایت ذیل عنوان کلام زاید و مکرر مینویسد: «مکرر آن است که شاعر در بیتی لفظی مکرر کند اما در جنب بکلیگر و این بد صنعتی نیست». (هدایت، ۱۳۳۱: ۱۷۴) دلیل این امر چیزی جز تکیه بر تقلید صرف از بلاغت پیشینیان و تقلید از بلاغت عربی نیست؛ چراکه با وجود توجه بسیار ادبا به مقوله تکرار و واج آرای این مقوله مورد غفلت ناقدان قدیم واقع شده و متأخرانی هم که به تکرار سخن ایشان پرداخته‌اند از آرایه تکرار غافل مانده‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۳۰۵) جالب آنکه بلاغت نویسندگان عرب نیز در این زمینه همچون بلاغت نویسندگان فارسی عمل کرده‌اند. بگونه ای که این آرایه در کتب بلاغی عربی هم مورد بررسی نیست. هرچند برخی چون عزالدین السید در پژوهشی مستقل در خصوص آن صحبت کرده اند، اما در هیچ یک از کتب بلاغی عربی و در بخش بدیع حتی کتبی که تحت عنوان "نحو رؤیه جدیدة (نگاهی تازه به بدیع)" هم نوشته شده اند، از آرایه ای تحت عنوان تکرار ردی در آن نمیتوان جست و مضاف بر آن گونه های مختلف آن که در فارسی و نیز شعر لاتین مورد بررسی است در همان پژوهش های مستقل عربی پیرامون تکرار هم، ابدا مورد توجه نیست در این خصوص ر.ک. به: شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۰۵ / شمسیا، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۰ / فشارکی، ۱۳۸۳: ۲۳-۱۷) و این بخاطر شناخته نبودن تکرار بعنوان آرایه ای بدیع در حوزه پژوهشهای بلاغی است. بلکه بالعکس تحت تاثیر نگاه منفی پیشینیان به این مقوله معاصران نیز همان نگاه را در تدوین کتب خویش دنبال کرده اند. در حالیکه گونه های مختلفی از آن در شعر و نثر عربی و در راس آن قرآن کریم بکار برده شده همچون تکراری که در خصوص حرف سین در سوره ناس دیده میشود یا تکراری که در سوره زلزله به شکل اعجاب آوری آورده شده و میتواند گونه ای مجزا در تکرار و تحت مبحث دلالتهای گوناگون تکرار به عنوان دلالت تصویری مورد بررسی باشد. چه اینکه تاملی در آیات آغازین این سوره و نحوه تکرار حرکات ضمه و کسره و فتحه تصویری از زلزله را در ذهن خواننده ترسیم میکند.

۱۹. باطاهر در کتاب البلاغه العربیه ضمن عیوب فصاحت کلام این بیت را ذکر کرده و با اعتماد بر سخن برخی پژوهان کهن تکرار حرف سین را در آن مخل فصاحت و بی فایده میشمرد. (باطاهر، ۲۰۰۸: ۲۱)

پس از نقل سخن مرزبانی هم، در عیب شمردن این بیت و دو بیت دیگر مشابه آن تردید روا نمی‌دارد، جایکه میگوید: «ابو نصر مرزبان سه تن از شعراء را سران شعر عرب معرفی کرده است: یکی شلشل، دیگری سلسل و شخص سوم قلقل» (همان، بنقل از عکبری) این در حالی است که شهرت این ابیات تاحدی بوده که ابونصر در معرفی پیامبران شعر عرب آنها را بهمین سه بیت متمایز نموده و معرفی میکند. اولی اعشی که به صنایع العرب معروف است و از گوش حساس و شنوایی تیز بجای فقد بصر بهره می‌گرفته است؛ امریکه سبب شده تا باتمام وجود به این موسیقی لفظی روی آورد، بگونه‌ای که شعر او بیش از دیگران صلاحیت غنا را پیدا کند. (انیس، ۱۹۸۴م: ۱۹۹) دومی مسلم بن ولید که بیت او چنین است: سَلَّتْ وَ سَلَّتْ ثُمَّ سَلَّ سَلِيلُهَا/ فَأَتَى سَلِيلٌ سَلِيلُهَا مَسْلُولًا؛ اما متنبی شاعر فیلسوف عرب که آوازه اش بی‌نیاز به بیان است، نفر سوم است که سراینده این بیت است: فَحَلَقْتُ بِالْهَمِّ الَّذِي حَلَقَ الْحَشَى/ قَلَقُ عَيْسٍ كَلُّهُنَّ قَلَقُ؛ این ابیات همگی بعنوان نمونه‌های عیوب فصاحت در کتب بلاغت یکی پس از دیگری تکرار شده و تمام عیب آن هم وجود تکرار حرف در ابیات آن است؛ چنین نگاهی به تکرار گویی از زمان ابن سنان و ابن اثیری آغاز میشود که بی‌هیچ قیدی هرگونه تکرار را مذمت کرده است (ر.ک: روستایی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۱). اینکه شاعرانی پیشگام در شعر عربی که شعر در قبضه روحشان بوده چنین ابیاتی را بسرایند، و عده‌ای بدون استناد به دلیل خاصی آن را نکوهش کنند، کمی ذهن را درگیر سوال میکند. سوالهایی همانند اینکه: ۱. چه چیزی در تکرار وجود دارد که شاعرانی چون متنبی را به گفتن چنین ابیاتی که به تعبیر برخی عیب فصاحت دارد سوق داده است؟ با اینکه آنها به مواضع حسن و قبح شعر آشنا بوده و عمد در کاربرد تکرار نیز در این ابیاتشان به روشنی قابل ملاحظه است. ۲. اگر عیب این ابیات پرواضح است، به حساب آوردن سراینده این ابیات بعنوان پیامبران شعر از چه روست و چگونه است که چنین ابیاتی را جنون در شعر خوانده‌اند. و در راستای پاسخ به سوالاتی از این دست میتوان گفت که آنچه از مطالعه و بررسی دیدگاه ناقدان این ابیات که هرگونه حسن آن را نپذیرفته و ذیل عیوب فصاحتش شمرده‌اند میتوان برداشت نمود، مساله وجود حروف مکرر در این ابیات است؛ مساله

ای که با رمندگی واژگانی که در "ولیس قرب قبر حرب" شاهدیم، اشتباه گرفته شده و ابدا ارتباطی با آن ندارد؛<sup>۲۰</sup> گویی اول کسی که بعد از مطالعه این مورد در پی آوردن مثالی تازه بوده، به اشتباه تکرار حروف را در آن موضع اشکال دیده و غافل از وجهی شده که جاحظ در خصوص اشکال آن بیت گفته است که نمیتوان بیت را سه مرتبه خواند و به اشتباه نیافتاد (جاحظ، ج ۱، ۱۹۹۸م: ۶۵) و این دقیقا همانی است که در محاوره فارسی هم مشابه آن یافت میشود و البته سخت کوشان حوزه بلاغت فارسی از اشاره بدان غافل نمانده اند و در راستای یکسان سازی مباحث بلاغت دو زبان، مثالهایی از برای آن در محاوره یافته اند<sup>۲۱</sup> با در نظر گرفتن این نکته در میابیم که حتی اگر ناقدان، مانند این ابیات را هم از بعد فصاحت میخواستند عیب به حساب آورند میبایست آنرا ذیل کثرت تکراری ذکر کنند که از دیرباز آنرا بعنوان عیب بر شمرده اند نه در مقوله تنافر کلام. چه اینکه تنها معیاری که در سخن ایشان است وجود تکرار بی فایده در این ابیات است؛ این در حالیست که همین معیار هم با نگاهی سطحی همراه بوده است. نازک الملائکه در خصوص شناخته نبودن مقوله تکرار در میان قدما چنین میگوید: «شکی نیست که تکرار به میزان گستره ای که امروز شعر ما از آن بهره مند است، در کتب بلاغی قدیم که همواره مورد استناد ماست.. بدان پرداخته نشده و نهایت آنچه از این مقوله می توان در آن یافت سخن گذرای ابوهلال عسگری در "الصناعین" و ابن رشیق در "العمده" است.» (۱۹۶۷م: ۲۴۱) اما فارغ از این چند نکته که چاره ای از تذکرش نبود در ادامه صحبت از آن سه نمونه بیت، الثبیتی درسخنی که عمق تحلیل آن جالب توجه است چنین میگوید: «دکتر نویی این بیت [بیت اعشی] را ستوده و معتقد است که مصرع دوم بیت با آن شینهای مکرر بیانی روشن و واضح است از حال افراد مست، که هنگام سخن سین را به شین

۲۰. همین اشتباه در میان بلاغت نویسان فارسی هم دیده میشود که مثالهای ایشان چه در حوزه کثرت تکرار وجه تابع اضافات مثالهایی است که شاهدهی هستند برای صنعت واج آرای یا آنچه با عنوان تکریر و تکرار در بدیع شناخته شده است. (ر.ک: روستایی، ۱۳۹۲ش: ۵۷-۴۰)

۲۱. نمونه هایی چون: «واجه تو چه تجارت کنی، سه سیر شیر، شش سیر سر شیر» (نوروزی، ۱۳۷۳: ۲۲ و همای، ۱۳۸۶: ۱۷) درحالیکه ضرورتی ندارد که بر یافتن مثال برای موضوعات از پیش معین که سالها پیش تعمقی نیز در پرداختن بدان نزد برخی ناقدان نبوده چنین اهتمامی بورزیم و در راستای آن از مسیر شعر و ادب خارج شده و مثالهایی از محاوره جایگزین کنیم.



بدل میکنند و این بیت حالت مستی آنها را نشان میدهد». (الثیثی، ۲۰۰۷: ۳۰۰) اما خفاجی در پاسخ به وی چنین میگوید که: «به نظر ما اگر اعشی متعمدانه و با لحاظ این نکته مذکور این بیت را سروده باشد، این کار او عیب محسوب میشود چه اینکه فصاحت-چنانکه دکتر نویهی گفته- فقط تعبیر آشکار کردن نیست، بلکه تعبیر آشکار است با کلمات فصیح... همچنانکه سخن آنکه لکننت ولغزش بیان دارد، در فصاحت متکلمان داخل نمیشود». (الثیثی، ۲۰۰۷: ۳۰۰) اما نهایتاً نویسنده در مقایسه میان این دو دیدگاه اینگونه بر آن دو تعلیق میزند که: «معتقدم سخن خفاجی صحیح است و دکتر نویهی به نیکی در این بیت تأمل نکرده است، چرا که اعشی حال خود را به هنگام رفتن به میکده توصیف میکند، و هنوز وارد آن نشده و سرمست نشده است، ولی اگر این توصیف مربوط به هنگام خروج او از میکده بود، چه بسا میتوانستیم دیدگاه نویهی را بپذیریم». (همان) اما نکاتی در این میان قابل توجه است: اول اینکه آنچه دکتر نویهی میگوید همین سخنی است که امروز در خصوص یکی از دلالت‌های تکرار میخوانیم و آن همان دلالت تکرار بر مضمون است که شاعر با آوردن حروفی مکرر معنایی را در ذهن خواننده متبادر میکند که اعشی با هنرمندی تمام هم معنا را رسانده هم جناس را جنون رسانده، هم تصویری از حالت مستی را به زیبایی ترسیم نموده است. شفيعی کدکنی در سخنی در خصوص این بیت اعشی و سر تکرار در آن که در مورد دو بیت دیگر بلکه غالب مثالهای مانند آنها نیز قابل بررسی است چنین میگوید: «امی بودن عرب باعث شده که به جنبه صوتی کلمات که در سپردن به حافظه کمک میکند، بیشتر از هر چیز توجه کنند، و حتی در نثرشان نیز این خصوصیت را دنبال کنند. شاید علت اینکه در دوره اسلامی اکثر ناقدان طرفدار لفظ اند و خود از راز این عقیده آگاه نیستند، و به درستی نمی توانند از آن دفاع کنند، همین موضوع باشد». (۱۳۸۴: ۴۳) با اتکا بر نکته فوق میتوان تکرار را از این بعد در تطبیق با پدیده استغنا مورد ارزیابی قرار داد؛ استغناء پدیده ای معروف در زبان عربی است که اخیراً عبد الوهاب شحاته با بررسی وواکاوی کتب علمای حوزه زبان و ادبیات عربی گونه های مختلف و ابعاد متعدد آن را در پژوهشی مستقل مورد واکاوی و تحلیل قرار داده است؛ این پدیده که با نظریه گشتار

و آنچه در دستور زبان تحت عنوان ساختار عمیق و ساختار سطحی شناخته شده، ارتباط تنگاتنگی دارد. ویکی از وجوهش، استغناء از وصفی به حرف یا حروف صدا دار است (۲۰۰۱م: ۲۷) از این زاویه و در بیانی بسیار خلاصه میتوان این ارتباط میان مقوله تکرار و دلالات مختلف آن را با پدیده استغناء در معانی و مقاصدی که شاعر با اکتفای به تکرار آن را دنبال میکند ارزیابی نمود.<sup>۲۲</sup> نکته دوم آنکه بی شک سخن د. خفاجی در این خصوص متأثر از نوع نگاه منفی است که تمام کتب بلاغی عربی به مقوله تکرار داشته اند تا جاییکه چنانکه گفته شد در هیچ یک از این کتب از تکرار بعنوان آرایه ای بدیع نشانی یافت نمیشود. در غیر اینصورت چه تعریفی از کلمات فصیح است که در بیت اعشی بر آن عیب گرفته است؟ این تعریف همانی است که ابن اثیر و امثال او از تکرار گفته اند که هرگاه کلمات بیت مرکب از حروف مکرر باشد عیب است؟ نکته سوم اینکه تمرکز الثبیتی بر نقد و تحلیل بیت تاجایی رفته که میگوید اگر بهنگام بازگشت از میکده سروده بود، میتوانستیم سخن نویی را بپذیریم!! و توضیح عمق و ژرف نگری این تحلیل بی شک بی نیاز از توضیح است. اساساً آن حال مست نه وصف خود اعشی که وصف همراه اوست. گویی سکران این بیت چنان از دیرباز گریبانگیر برخی ناقدان و ادب پژوهان شده که از نکات زیبایی آن به کلی غافل شده اند و به کلی سربه بیراهه گذاشته اند. اما در تحلیل بیت مسلم "سَلَّت و سَلَّت.." ابن سنان چنین میگوید که: «اگر این بیت از مسلم روایت نشده و در دیوانش نبود، با عزمی جزم میگفتم گوینده ش ذهن پرتی داشته و از فهم و شعور بی بهره بوده.. گمان میکنم هنگام سرودن این بیت دچار تب سختی بوده» (۱۹۸۲م: ۱۰۴) اما منتقدی دیگر این بیت مسلم و تکرار آن را ضمن تمجید، چنین ارزیابی می کند که تکرار لفظ در این بیت بجهت معنای لطیفی است که در ورایش نهفته است؛ (الثبیتی، ۳۰۴) اما الثبیتی چنین مینویسد که توجیهی در خصوص تکرار سنگین و مخمل فصاحت این بیت پذیرفته نیست. (همان) تأمل در این بیت و آنچه از دیدگاههای مثبت و منفی در خصوص آن گفته میشود،

۲۲. برای توضیحات بیشتر در این خصوص و نیز موضوع استغناء در حوزه واحدهای صوتی ر.ک: شحاته، ۲۰۰۱م: ۳۰-۲۷.

نشان می‌دهد که همانند بیت سابق صرف تکرار حرف در آن آماج انتقاد است، تکراری که معلوم نیست چه خللی را در بیت موجب شده و البته مخاطب نیز هیچگاه سر این خلل را در سخن خفاجی و ثبیتی، بلکه همه بلاغت نویسانی که امثال این ابیات را محل فصاحت معرفی میکنند، نمیتواند بیابد.<sup>۳۳</sup> همین ارزیابی ضعیف و غیر مستند به معیار و میزانی روشن در خصوص بیت سوم (فقلقلت بالهم..) که از متنبی بود نیز دیده میشود. ابن سنان معتقد است که شاعر در این بیت یک لفظ را که دارای حروف مکرر است تکرار نموده و زشتی و ناپسندی را در ساختار این لفظ یکجا گرد آورده است، بگونه ای که چیزی زشتتر از این بیت نخواهی یافت. (خفاجی، ۱۹۸۲م: ۱۰۴) اینگونه قضاوت کلی بدون استناد به میزان و معیاری روشن، سبب شده تا حتی در عهد معاصر نیز کتب بلاغی، بدون ارائه اندک دلیلی مانند همین اظهار نظرها را بصورت مکرر بیاورند. نکته ای که در این خصوص قابل تأمل است این است که خفاجی بعد شخصی بودن معیار خودش را در نکوهش ابیاتی از این دست در سخنی دیگر به روشنی نشان میدهد: «این چیزی که از تکرار الفاظ مردود شمردیم، فنی است که شاعران و کاتبان زمان ما، دلباخته آن هستند، بگونه ای که حتی یک تن از آنها واژه واحدی را در نظم و نثر خود نمی آورد، مگر با تکرار آن. و چون بر سخن ایشان تأمل کنی در میایی که بر این ویژگی استوار است.» (۱۹۸۲م: ۱۰۶) این سخن نشان می‌دهد که هم در عصر وی وهم آنگونه که در کلام ابن اثیر نیز مشابه همین سخن وجود دارد، (ابن اثیر، بی تا، ج ۳: ۳۰۹-۳۱۱) مقوله تکرار در شعر و نثر ادبا در هر دو دوره کاربرد بسیار داشته و مذمت و نکوهش آن توسط کسانی چون ابن سنان و ابن اثیر، مستند به معیار و میزانی که مورد قبول عامه باشد نبوده بلکه نکوهشی مبتنی بر ذوق و ذائقه شخصی بوده است که تاکنون نیز نگاه تقلیدی این نکوهش را بی آنکه دلیلی برایش بیابد، تکرار میکند. عزالدین السید در این باره می‌گوید: «اگر تکرار حرف فی نفسه سنگین بود روا نبود

۳۳. برای نمونه های بیشتر در این زمینه که تحلیل و ارزیابی صحیح و روشنی در سبب فصیح نداشتن ابیات در آن مشاهده نمیشود رک: یازجی، ۱۹۹۹م: ۵۰، الهواری، بی تا: ۵۴، عتیق، بی تا: ۲۰، ابوالعدوس، ۲۰۰۷م: ۴۵ و ۴۶) گویی چنانکه بدوی می‌گوید، منتقدان و خرده گیران بر نمونه هایی از این ابیات از این نکته غافل شده اند که بی گمان شعرا هنگام سرودن اشعار خود در آن درنگ میکردند و اگر سنگینی و نقلی میدیدند خود آنها را به هنگام خواندن درک مینمودند.» (الثبیتی: ۳۰۶ و ۳۰۷)

که فرهنگهای واژگانی این مجموعه از واژگان را دربرگیرد بلکه روا نبود که صیغه رباعی مضاعف ورباعی مزید وشاخه های گوناگون آن در این فرهنگها وجود داشته باشد، چه اینکه هر کدام اینها دربرگیرنده دو حرفی هستند که باهم تکرار میشوند» (السید، ۱۹۷۸م: ۲۹) و در جای دیگر می افزاید: «شایسته نیست ما بر طریقه کسانی عمل کنیم که سنگینی کلام را بدون ذکر قیدی ناشی از تکرار حرف، میدانند، همچون ابن سنان که شرط فصاحت واژه و کلام را خالی بودن آن از تکرار حرف و مخرج نزدیک عنوان میکنند» (السید، ۱۹۷۸م: ۳۲)

### نتیجه:

آنچه از تحلیل این نمونه ها میتوان دریافت، نبود نگاهی دقیق و مبتنی بر معیاری مورد وثوق است که در آن اکتفای صرف بر دیدگاههای ذوقی و ذائقه ای پیشینیان نباشد، وجود ندارد بگونه ای که صاحب نظران حتی از نمونه های مشابه و بعضا با آمار بالاتری از تکرار در قرآن غافل شده اند و هرگونه تکراری را مردود شمرده اند. اساسا بنظر میرسد تکرار یا کثرت تکرار سبب مذمت سخنی نمیتواند شمرده شود و از این منظر بازنگری در مباحث فصاحت کلام در مقدمه مباحث بلاغت و ضرورت یا صحت گنجاندن مقوله تکرار در این میان امری اجتناب ناپذیر است. این بازنگری می بایست بدینصورت باشد که تمامی مباحث چه تکرار و چه مانند آن یک به یک بر اساس معیارهای مقبول و دیدگاهی جامع عنوان شود و همچون طریقه برخی کتب معاصر که رویکردی نو به اینگونه مباحث داشتند از طرح موضوعات مکرر و تقلیدی که پیشتر نیز تاملی بر آن نبوده اجتناب شود. بعید نیست که نپرداختن کتب بلاغی عربی به مقوله تکرار در میان فنون بدیع ناشی از نبود یک جمع بندی باشد میان وجه تمایز آنچه عیب کثرت تکرار در فصاحت کلام عنوان میشود، با مقوله ای که در موسیقی شعر نقش بسزا داشته و در دوره معاصر با آن آشنا شده اند. از سوی دیگر نکته قابل توجه در پرداختن به موضوع تکرار اینست که همچنانکه هیچ صنعت و فن بلاغی دیگری را بواسطه در اوج نبودن و یا حتی انحط بودنش ذیل عیوب فصاحت کلام نمی شمیریم میتوان همانند برخی بلاغت پژوهان معاصر یکباره از این عناوین تقلیدی دوری گزید بلکه به طرح مباحث تازه اقدام نمود. بویژه که این

کتب نسل به نسل منتقل شده و مباحث مغشوش و مورد تردید آن، در قالب دروس دانشگاهی بعنوان منابعی مورد وثوق که تخطی از مطالبش جایز نیست، مورد استفاده قرار میگیرند. اما بطور خلاصه و جدا از نکاتی که ذکر شد، نتایج پژوهش را میتوان در موارد ذیل ذکر نمود: ۱. مقوله تکرار از مقولاتی است که تحت تاثیر رویکرد و نگاه منفی برخی ادب پژوهان همواره مورد غفلت ایشان بوده و از سویی با توجه به رویکرد تقلیدی که شاخصه بارز کتب بلاغی معاصر است، جنبه هایی از این رویکرد همچنان در کتب بلاغی دیده میشود و بر این اساس همچنان در مقدمه کتب بلاغی مبحثی تحت عنوان کثرت تکرار دیده میشود بگونه ای که گویی به مرور این تناقض جا افتاده که تکرار یا کثرت آن که خود حسنی در کلام است و بر زیبایی آن می افزاید و البته شاعران در طول تاریخ گونه های مختلف آنرا بکار گرفته اند، عیب هم شمرده میشود و از این منظر مروری بر نمونه های متعدد در کتب بلاغی مویده این موضوع است. بگونه ای که در برخی کتب ذیل عنوان کثرت تکرار مثال یا مثالهایی جز عیوب فصاحت شمرده شده، در حالیکه همان مثالها در برخی کتب دیگر ذیل مباحث دانش بدیع و یا در بررسی موسیقی شعر مورد بررسی است. ۲. بلاغت فارسی که رویکرد کلی آن و در موارد و مباحث بسیاری متأثر از بلاغت عربی و مبتنی بر مباحث آن نوشته شده، در این موضوع شرایط مشابهی با بلاغت عربی دارد و نمونه های متعددی که در کتب بلاغی فارسی و عربی ذیل مبحث کثرت تکرار وارد شده مویده این مطلب است؛ این نمونه های متعدد که برخی از زاویه نگاه پژوهش حاضر صحت آن مورد تردید بود و برخی دیگر از دیدگاه بلاغت پژوهان و صاحب نظران عرصه این حوزه، ممکن است از دید برخی مخاطبین این پژوهش مورد تردید و یا شاید انکار هم واقع شود اما نکته ای که احتمالاً همگان بر آن اتفاق نظر دارند اینست که این نمونه های متعدد و بعضاً مواردی از دیدگاههای ضد و نقیض گواهیست روشن بر تناسب نداشتن طرح مباحثی از این دست در کتب بلاغی امروزی. از سویی نگاه منفی به مقوله تکرار گویی بعنوان عاملی اصلی موجب شده تاهیهچ یک از کتب بلاغت عربی معاصر و کهن به تکرار بعنوان آرایه و فنی بدیع، آنگونه که در کتب بلاغت فارسی مورد بررسی است، نپردازند و چه بسا این امر ناشی از تناقض حل نشده ای است

که مانع می‌شود به یک مقوله در دو موضع نقیض هم یعنی عیوب فصاحت و آرایه های بدیع، پرداخته شود. شاید اگر آن نگاه منفی برخی علمای قدیم بلاغت به مقوله تکرار نبود، یا اگر این رویکرد تقلیدی و سنتی در تدوین کتب بلاغت نمی بود و یا با ژرفنگری و اندک بازنگری جدی همراه می‌شد، امروز گونه های مختلفی از این صنعت در شعر و بلاغت هر دو زبان بیش از آنچه موجود است، شناخته می‌شد، همچنانکه گونه هایی بدیع از آن در شعر لاتین مورد توجه است.

### منابع و مآخذ:

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، ضیاء الدین. (بی تا). **المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر** (ج ۳)؛ ت. احمد الحوفی و بدوی طبانة، قاهره: دارنهضة مصر.
- ابو العدوس، یوسف. (۲۰۰۷). **مدخل الی البلاغه العربیه**؛ عمان، دار المسیره.
- احمد نژاد، کامل (۱۳۷۲). **فنون ادبی**؛ بی جا، نشر پایا
- انیس، ابراهیم. (۱۹۸۴م). **دلالة الالفاظ**؛ چاپ ۵، مصر: مکتبه الانجلو المصریة.
- باطاهر، بن عیسی. (۲۰۰۸م). **البلاغة العربیة مقدمات و تطبیقات**؛ چاپ ۱، بیروت: دار الکتب
- تجلیل، جلیل. (۱۳۸۵). **معانی و بیان**؛ ج ۱، تهران: نشر دانشگاهی.
- الثبیتی، عامر بن عبدالله. (۲۰۰۷م). **المآخذ علی فصاحة الشعر الی نهایه القرن الرابع الهجری**. المدینه المنوره، مکتبه ملک فهد
- جاحظ، ابو عثمان. (۱۹۹۸م). **البيان والتبيين**؛ ت. عبدالسلام هارون، ج ۱ و ۳، ج ۷، قاهره.
- حسن عباس، فضل. (۱۹۹۷م). **البلاغة فنونها و افنانها**؛ علم المعانی. چاپ ۴، اردن: دار الفرقان.
- خفاجی، ابن سنان. (۱۹۸۲م). **سر الفصاحة**؛ چاپ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۸۰). **ترجمان البلاغة**؛ تصحیح احمد آتش تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رجایی، محمد خلیل. (۱۳۷۹). **معالم البلاغة**؛ چاپ ۵، شیراز: نشر دانشگاه شیراز.
- سعید، احسان صادق. (۱۴۲۱ق). **علوم البلاغة عند العرب و الفرس**؛ دمشق: المستشاریة الثقافیة
- سلاجقه، پروین (۱۳۷۸). **در آمدی بر زیبایی شناسی شعر**؛ تهران، نشر چکاد.
- شحاته، محمد عبدالوهاب (۲۰۰۱). **مفهوم الاستغناء فی التراث الصرفی و النحوی**. علوم اللغه، جلد ۴، ش ۴.
- شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۳). **موسیقی شعر**؛ ج ۴، تهران: آگاه.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). **بیان ومعانی**؛ ج ۸، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). **نگاهی تازه به بدیع**؛ چاپ ۱، میترا.
- شیرازی، فریدون. (۱۳۸۴). **واج آرای و واج زدایی در شعر**؛ نشریه ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد اسلامی خوی)، ش ۴.
- صادق الملائکه، نازک. (۱۹۶۷). **قضايا الشعر المعاصر**؛ ج ۵، لبنان: دار العلم للملایین.
- الصعیدی، عبد المتعال. (۱۹۹۱م). **البلاغة العالیة علم المعانی**؛ چاپ ۲، المطبعة النموذجية.
- طباطبایی، محمدرضا (۱۳۸۶). **هنر بدیع**؛ قم، انتشارات دار العلم.
- عتیق، عبدالعزیز. (بی تا). **فی البلاغه العربیه**؛ بیروت، مکتبه النهضه.
- علی السید، عزالدین. (۱۹۸۶م). **التکریر بین المثیر والتاثیر**؛ چاپ ۲، بی جا: عالم الکتب.
- علی العاکوب، عیسی. (۱۹۹۳م). **الکافی فی علوم البلاغة العربیه**؛ نشر الجامعة المفتوحة.
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف زاده. (۱۳۸۱). **معانی و بیان**؛ چاپ ۳، تهران: سمت.
- فشارکی، محمد. (۱۳۸۹). **نقد بدیع**؛ ج ۴، تهران: سمت.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۱). **زیبا شناسی سخن پارسی**؛ ج ۴، نشر مرکز.
- محبتی، مهدی (۱۳۸۰). **بدیع نو**. تهران، نشر سخن.
- محمود ابو زید، کریمه. (۱۹۸۸م). **علم المعانی دراسة وتحليل**؛ ج ۱، دار التوفیق النموذجية.
- مطلوب، احمد (۱۹۹۶). **بحوث بلاغیه**؛ بغداد، مطبوعات المجمع العلمی
- نوروزی، جهانبخش (۱۳۷۲). **شناخت زیبایی زیورهای سخن**. فیروز آباد، راهگشا.
- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳ش). **بدیع از دیدگاه زیبا شناسی**؛ ج ۱، تهران: سمت.
- هاشمی، احمد (۱۳۸۳). **جواهر البلاغه**؛ چاپ ۳، قم، نشر بلاغت.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۱). **مدارج البلاغه**؛ شیراز.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۸۶). **فنون بلاغت و صناعات ادبی**؛ چاپ ۲۷، نشر هما.
- الهواری، مسعد. (بی تا). **قاموس قواعد البلاغه**. قاهره، مکتبه الايمان.
- الیازج، ناصیف. (۱۹۹۹). **دلیل الطالب الی علوم البلاغه والعروض**. چاپ ۱، بیروت.